

بسم الله الرحمن الرحيم

شیخ صدوق (ره) در کتاب کمال الدین و تمام النعمة ج ۲ باب ۳۳ حدیث ۵۱ نقل می‌کند که:

سَدِير صيرفي می‌گوید: من، مُفَضَّل بن عَمْرُو، ابوبصير و ابان بن تَعَلْب خدمت مولایمان امام صادق علیه السلام رسیدیم در حالیکه ایشان بر خاک نشسته و جُبّه (نوعی لباس) خیبری پوشیده بودند و ایشان مانند مادر فرزند مرده‌ی شیدای جگر سوخته می‌گریستند در حالیکه زمزمه می‌کردند:

سیدی غیبتک نفت رقادی و ضیقت علی مهدی و ابتزت منی راحة فؤادی سیدی غیبتک أوصلت مصابی بفجائع الأبد ... فما أحس بدمعة ترقی من عینی و أنین یفتر من صدري عن دوارج الرزایا و سوائف البلیا إلا مثل بعینی عن غوابر أعظمها و أفضعها و بواقی أشدها و أنکرها و نوائب مخلوطة بغضبک و نوازل معجونة بسخطک

« ای آقای من! غیبت تو خواب از دیدگانم ربوده و بسترم را بر من تنگ ساخته و آسایش قلبم را از من سلب نموده است.

ای آقای من! غیبت تو اندوه مرا به فجایع ابدی پیوند داده ... من دیگر احساس نمی‌کنم اشکی را که از دیدگانم بر گریبانم روان است و ناله‌ای را که از مصائب و بلاهای گذشته از سینه‌ام سر می‌کشد، جز آنچه را که در برابر دیدگانم مجسم است و از همه گرفتاریها بزرگتر و جانگذازتر و سخت تر و ناآشنا تر است، ناملایماتی که با غضب تو در آمیخته و مصائبی که با خشم تو عجین شده است. »

سدير گوید: حضرت به ما فرمودند: خداوند در قائم ما سه خصلت جاری ساخته که آن خصلت در سه تن از پیامبران نیز جاری بوده است؛ نوع و طرز تولدش را مانند تولد موسی (تولد پنهانی) و غیبتش را مانند غیبت عیسی و تأخیر در ظهورش را مانند تأخیر افتادن طوفان نوح مقدر کرده است و بعد از آن عمر عبد صالح (خضر) را دلیلی بر عمر او قرار داده است.

اما تولد موسی علیه السلام، چون فرعون واقف شد که زوال پادشاهی او به دست موسی است، دستور داد که کاهنان را حاضر کنند و آنها وی را از نَسَب موسی آگاه کردند و گفتند که وی از بنی اسرائیل است و فرعون به کارگزاران خود دستور می‌داد که شکم زنان باردار بنی اسرائیل را پاره کنند و حدود بیست و چند هزار نوزاد را کشت اما نتوانست به کشتن موسی علیه السلام دست یابد زیرا او در حفظ و حمایت خدای متعال بود و بنی‌امیه و

شوق دیدار

بنی عباس نیز چنین اند، وقتی واقف شدند که زوال پادشاهی آنها و پادشاهی امیران و ستمگران آنها به دست قائم ماست، با ما به دشمنی برخاستند و در قتل آل رسول ﷺ و نابودی نسل او شمشیر کشیدند، به طمع آنکه بر قتل قائم دسترسی پیدا کنند، اما خدای تعالی امر خود را مکشوف یکی از ظلمه نمی سازد و نور خود را کامل می کند، گرچه خوش آیند مشرکان نباشد.

و اما غیبت عیسی علیه السلام، یهود و نصاری اتفاق کردند که او کشته شده است، اما خدای تعالی با این قول خود آنان را تکذیب فرمود، ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ و غیبت قائم نیز چنین است، زیرا این امت به واسطه طول مدتش آن را انکار می کند، پس گوینده ای به هدیان گوید او متولد نشده است، و گوینده ای دیگر گوید او مرده است، و گوینده ای دیگر این کلام کفرآمیز را گوید که یازدهمین ما ائمه عقیم است، و گوینده ای دیگر با این کلام از دین خارج شود که تعداد ائمه به سیزده و یا بیشتر رسیده است، و گوینده ای دیگر به نافرمانی خدای تعالی پرداخته و گوید روح قائم در جسد دیگری سخن می گوید.

اما تأخیر کردن نوح علیه السلام چنین است که چون خداوند برای قوم خود طلب عقوبت کرد، خدای تعالی روح الامین علیه السلام را با هفت هسته خرما به نزد وی فرستاد و به او گفت: ای پیامبر خدا! خدای تعالی به تو می گوید: اینها خلائق و بندگان من هستند و آنها را با صاعقه ای از صواعق خود نابود نمی کنم مگر پس از تأکید کردن دعوت و الزام ساختن حجت، پس بار دیگر در دعوت قومت تلاش کن که من به تو ثواب خواهم داد و این هسته ها را در زمین بکار که فرج و خلاصی تو آنگاه است که آنها برویند و بزرگ شوند و میوه به بار آورند و این مژده را به مؤمنان پیرو خود بده.

و چون پس از زمانی طولانی درختها روئید و پوست گرفت و دارای ساقه و شاخه شد و میوه داد و به بار نشست از خدای تعالی درخواست کرد که وعده را عملی سازد، اما خدای تعالی فرمان داد که هسته این درختها را بکارد و دوباره صبر و تلاش کند و حجت را بر قومش تأکید کند و او نیز آن را به طوائفی که به او ایمان آورده بودند گزارش کرد و سیصد تن از آنان از دین برگشتند و گفتند: اگر مدعی نوح حق بوده، در وعده پروردگارش خلفی واقع نمی شد.

سپس خدای تعالی هر بار دستور می داد که هسته ها را بکارد و نوح نیز هفت مرتبه آنها را کاشت و هر مرتبه طوائفی از مؤمنین از دین برمی گشتند تا آنکه هفتاد و چند نفر بیشتر باقی نماندند. آنگاه خدای تعالی وحی فرمود که ای نوح! هم اکنون صبح روشن از پس شب تاریک دمیده و حق محض و صافی از ناخالص و کدر آن جدا شد، زیرا بدطینتان از دین بیرون رفتند و اگر من کفار را نابود می کردم و این طوائف از دین بیرون شده را باقی می گذاشتم به وعده خود درباره مؤمنانی که در توحید با اخلاص بودند و به رشته نبوت تو متمسک

شوق دیدار

بودند وفا نکرده بودم، زیرا من وعده کرده بودم که آنان را جانشین زمین کنم و دینشان را استوار سازم و خوفشان را مبدل به امن نمایم تا با رفتن شک از قلوب آنها عبادت من خالص شود، و چگونه این جانیشینی و استواری و تبدیل خوف به امن ممکن بود در حالی که ضعف یقین از دین بیرون شدگان و خُبث طینت و سوء سریرت آنها (که از نتایج نفاق است) و گمراه شدن آنها را می دانستم، و اگر راحه سلطنت مؤمنان را آن هنگام که ایشان را جانشین زمین ساخته و بر تخت سلطنت نشانده و دشمنانشان را نابود می سازم استشمام می کردند، باطن نفاقشان را مستحکم کرده و دشمنی با برادرانشان را آشکار می کردند و در طلب ریاست و فرماندهی با آنها می جنگیدند و با وجود فتنه انگیزی و جنگ و نزاع بین ایشان چگونه تمکین و استواری در دین و اعتلاء امر مؤمنین ممکن خواهد بود، خیر چنین نیست وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا

قائم عَلَيْهِ نیز چنین است زیرا ایام غیبت او طولانی می شود تا حق محض و ایمان صاف از کدر آن مشخص شود و هر کسی که از شیعیان طینت ناپاکی دارد از دین بیرون رود، کسانی که ممکن است چون استخلاف و تمکین و امنیت منتشره در عهد قائم عَلَيْهِ را احساس کنند و نفاق ورزند.